

کتاب البرهان

دوره دوم، مقاله اولی، جلسه ۱۰ کتاب البرهان

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۲۷/۰۸/۲۵ هجری قمری مقارن با ۱۳۸۵/۰۶/۲۸ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرُ مُوَفَّقٍ وَمُعِينٍ»

در رابطه با ادراکات وهمیه، مدرکات وهمیه، حقیقت قوه واهمه، ضرورت اعتبار کردن، یا عدم اعتبار این نوع ادراک قرار بود که یک جمع‌بندی کلی ذکر بشود. بنده هنوز به این جمع‌بندی نرسیدم. امید اینکه تا قبل از تعطیلی دروس به این جمع‌بندی دست پیدا کنیم. برای اینکه یک مقدار هم زیاد از متن عقب نباشیم، ادامه بحث را امروز داشته باشیم.

«ثم نقول كما ذكرنا، أن الكثرة الحاصلة في العلوم إنما هي بالعلم بما به الاشتراك، والتبته بما به الامتياز».

این بخش از متن را اگر بخوانیم عنوان‌بندی کنیم، قبلاً عرض شد که عنوانش «پیدایش کثرت در ادراکات» است. چگونه در ادراکات آدمی کثرت پیدا می‌شود؟

علم در علوم معقول مثل منطق، فلسفه، اطلاقات فراوانی دارد. گاهی علم گفته می‌شود به معنی مطلق ادراک است، علم یعنی ادراک. گاهی علم گفته می‌شود به معنی مجموع ادراکات به هم پیوسته در ارتباط با یک موضوع. علم یعنی مجموعه گزاره‌های مرتبط با یکدیگر درباره یک موضوع و یک مطلب. می‌توانیم این‌گونه تعبیر کنیم که معنای اول معنای لغوی علم است و معنای دوم معنای اصطلاحی علم.

مقصود ما از مطلق ادراک یعنی هر گونه دانش و هر گونه علم و هر گونه آگاهی. مقصود ما از مجموع ادراکات به هم پیوسته و گزاره‌های به هم پیوسته درباره یک موضوع یعنی علوم اصطلاحی؛ فیزیک، شیمی، ریاضیات و امثال ذلك. این یک مطلب بود.

مطلب دوم: بحث تمایز در علم در هر دو اصطلاح و در هر دو معنا جاری است؛ یعنی هم در معنای اول هم در معنای دوم. گاه سؤال می‌کنیم: تمایز علوم به چیست؟ این یک سؤال. چه تفاوتی است میان فیزیک و شیمی؟

«ما به التمايز» چیست؟

چه میزی است میان فلسفه و منطق؟

«ما به الامتياز» چیست؟

گاهی سؤال می‌کنیم: کثرت و تمایز در ادراکات ما چگونه پیدا می‌شود؟

در هر دو معنا و در هر دو اطلاق، بحث تمایز در علوم جاری است. فعلاً بحث مرحوم علامه طباطبایی در این‌جا درباره تمایز در علوم و تمیز در علوم به معنای اول است یعنی تمایز در ادراکات. به چه دلیل؟

اولاً به دلیل سیر بحث که خواهیم دید مثال‌هایی که زدند، بحث در ارتباط با مطلق ادراک است، گرچه ما در ادامه بحث برهان، به تمایز علوم به معنای دوم هم خواهیم رسید، اما فعلاً بحث در تمایز علوم به معنای اول است.

ثانیاً به این دلیل که در این‌جا منشأ تمایز سه چیز معرفی شده با اینکه در تمایز علوم به معنای دوم منشأ یک چیز بیشتر نخواهد بود و آن موضوع است. منطقیین و فلاسفه تمایز دانش‌ها را به تمایز موضوع می‌دانند با اینکه این‌جا سه چیز تبیین شده است.

نکته دیگر این است که تمایز معنای اول زیربنای تمایز در معنای دوم هم خواهد بود؛ یعنی تقدّم بالذات و تقدّم رتبی دارد بحث تمایز و کثرت در ادراکات بر بحث تمایز در علوم اصطلاحی است. تا تمایز در مطلق ادراک بحث نشود، مورد عنایت نباشد، تمایز در موضوعات بی‌معناست و قهراً تمایز در علوم اصطلاحی هم بی‌معناست. رتبه تمایز در بخش اول تقدم دارد بر تمایز در بخش دوم.

نکته دیگر این است که به نظر مرحوم علامه طباطبایی کثرت در ادراکات ناشی از آگاهی آدمی به «ما به الامتياز» ها و «ما به الاشتراك» ها است. اگر انسان در مدرکات خود و ادراکات خود کثرت می‌یابد، این کثرت نشأت

می‌گیرد از آگاهی‌اش به «ما به الاشتراک» ها و «ما به الامتیاز» ها. البته در آگاهی انسان به کثرت و در کثرت موجود در آگاهی‌های انسان نقش اولی و محوری از آن «ما به الامتیاز» ها است.

نکته دیگر این است که پیدایش کثرت در ادراکات امری تدریجی است. این مطلب واضح است و احتیاجی به استدلال ندارد، چرا؟

چون ما هر روز بر معلوماتمان اضافه می‌شود. تکثر معلومات ما خود نشانگر تدریجی بودن پیدایش کثرت در ادراکات است، البته بعد خواهیم گفت که تدریج در این جا می‌تواند به تعدد دفعات معنا بشود و می‌تواند به تفصیل بعد الاجمال معنا بشود، هر دو را شامل می‌شود. در مثال‌هایی که خواهیم زد، این مطلب روشن خواهد شد.

حالا به این جا که رسیدیم، اصل مطلب شروع می‌شود.

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: کثرت در ادراکات آدمی لا اقل سه گونه است:

گونه نخست: کثرت به وسیله حواس.

انسان با باصره می‌بیند دیدنی‌ها را، با سامعه می‌شنود شنیدنی‌ها را، با ذائقه می‌چشد چشیدنی‌ها را. تعدد حواس آدمی و تکثر حواس آدمی به ارمغان می‌آورد برای انسان کثرت ادراک را. قبلاً گفتیم: «مَنْ فَقَدَ حَسًّا فَقَدَ فَقَدَ عِلْمًا»، قهراً «مَنْ وَجَدَ حَسًّا فَقَدَ وَجَدَ عِلْمًا»، این کثرت در ادراکات از راه تکثر حواس است. خدا رحمت کند مرحوم آیت الله مروارید را، ایشان در سن ظاهراً ۹۷ سالگی از دنیا رفت. این اواخر عمرشان، نوه ایشان برای من نقل کرد که ایشان در اواخر عمر چشمشان کور شده بود ولی از آن نوع کوری‌ها که چشم باز بود، حلقه سالم بود، ولی نمی‌دید. از آن طرف گوش ایشان هیچ عیبی پیدا نکرده بود، گوش کاملاً شنوایی داشت. ایشان می‌گفتند آنهایی که آشنایی با ایشان نداشتند، می‌آمدند به اعتبار اینکه آقا پیر شده و گوش ایشان نمی‌شنود، در گوش آقا داد می‌زدند و توقع هم این بود که ایشان دارد می‌بیند، با این دیدن عکس العمل مناسبی انجام بدهد. این پیرمرد (رحمة الله علیه) می‌گفت: «گوشم می‌شنود چشمم نمی‌شنود»!

طرف برعکس خیال می‌کرد، چون چشم ایشان باز بود، خیال می‌کرد که چشم‌ها می‌بیند، گوش نمی‌شنود! او می‌گفت گوشم می‌شنود، چشمم نمی‌بیند. این نوع اول از کثرت است.

نوع دوم از کثرت را کثرت به عدد می‌نامند. مرادشان از کثرت عدد، کثرت به کثرت احساس است. مثل اینکه من یک محسوس را یک مدرک را چند بار تجربه کنم و ادراک کنم. صبح از خواب برخاستم رفتم به حمام، زید را در حمام دیدم. آمدم به مسجد، زید را در مسجد دیدم. رفتم به حرم، زید را در حرم دیدم. آمدم سر درس استاد، زید را سر درس استاد دیدم و هکذا. مدرک من یک چیز است، اما چند ادراک دارم، چرا؟

چون چند بار این احساس برای من حاصل شده است. من هفته پیش دوشنبه ظهر قرمه‌سبزی خوردم، شب چهارشنبه قرمه‌سبزی خوردم، ظهر پنجشنبه قرمه‌سبزی خوردم، چند بار این مزه را ادراک کردم. در حقیقت کثرت در ادراک پیدا شده، کثرت بالعدد بخاطر کثرت احساس است و گرنه مدرک و محسوس یکی است.

دانش‌پژوه: ادارک باید مصدري باشد.

استاد: مراد هم ادارک مصدري است.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: به نظرم باید بحث را یک جوری جمع کنیم. دانش‌پژوه: سوم به نظرم ادراک واحد است، مدرک فرق دارد. استاد: حالا بحث را باید یک جوری جمع کنیم، ببینیم که این سه تا باهم متلائم است یا نه؟

نوع سوم از ادراک، من اسمش را می‌گذارم: کثرت به تفصیل. نوع اول را کثرت به حواس اسم‌گذاری کردیم. نوع دوم را کثرت به عدد و نوع سوم کثرت به تفصیل است. یعنی چه؟

زید در برابر شما نشسته است، شما هم او را می‌بینید، به ظاهر یک ادراک است، اما در حقیقت چند ادراک است، چطور؟

شما رنگ او را می‌بینید که او سیه‌چرده است. قد او را می‌بینید که ۱۷۵ سانت است. حال او را می‌بینید که او الآن در حال غضب است. از ریاست عزلش کردند مثلاً، غضبناک است. چشم او را می‌بینید بادامی است. بینی او را می‌بینید که عقابی است و هکذا. در حقیقت کثرت در معلوم یک حس است، ولی این کثرت کثرت به تفصیل است. مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) ابتدا بحث را روی این کثرت قسم سوم متمرکز می‌کند، چطور؟

می‌فرمایند: در این قسم سوم که اسمش را گذاشتیم کثرت به تفصیل، کثرت از کجا ناشی شد؟

از توجه به «ما به الامتیاز».

معلوم من و مدرک من یکی است، متعدد نیست، من زید را دارم می بینم اما در عین حال یک کثرت در ادراک دارم. این کثرت در ادراک از کجا آمد؟
از توجه به «ما به الامتیاز». پس مرحوم علامه طباطبایی می فرمایند که ما دو ادعا داریم:

۱. این جا کثرت در ادراکی هست، می گویند این ضروری و بدیهی است یا قریب به بدیهی است؛ وجدانی است.
۲. دوم اینکه این کثرت در ادراک از ناحیه توجه به «ما به الامتیاز» آمد. چرا؟

می گویند به خاطر اینکه مدرک و معلوم شما به ظاهر یکی است. اگر کثرت ادراک می کنید به خاطر توجه به «ما به الامتیاز» ها است، یعنی اینکه شما چشم می بینید که چشم چشم است، غیر چشم نیست. گوش می بینید که گوش گوش است، غیر گوش نیست. غضب می بینید حال نفسانی اوست. غضب غضب است، غیر غضب نیست. قد او این مقدار کمیت اوست، غیر او نیست. از توجه به این «ما به الامتیاز» ها است که شما کثرت پیدا می کنید که اگر توجه به این «ما به الامتیاز» ها نداشته باشید، کثرتی هم ادراک نمی کنید.

مرحوم علامه می خواهند بفرمایند که اگر در این قسم سوم که معلوم و مدرک ما یکی است من با توجه به «ما به الامتیاز» ها کثرت داشتم، در آن دو قسم اول به طریق اولی با توجه به «ما به الامتیاز»، کثرت دارد. در آن قسم دوم چرا من ادراکات متکثر دارم؟

آنجا هم زید یکی است، به خاطر اینکه زید در حمام با زید در مسجد با زید در حرم با زید سر درس و وضعش آیش متایش همه اینها تفاوت کرده است. استاد ما می گفتند که درس مرحوم آیت الله العظمی بروجردی خیلی تکرار داشت. به نحوی که اگر کسی شنبه می رفت و چهارشنبه، تقریباً چیزی از درس از او فوت نمی شد؛ یعنی اول هفته و آخر هفته و حضرت آقای آقاموسی زنجانی می گفتند که من مدتی این کار را کردم اصلاً، یعنی این قدر خسته می شدم سر درس!

به هر حال، ایشان می گفتند که مکرر می شد که با ایشان تذکری داده می شد که درس شما تکرار دارد. بعد هم درس شما رجوع دارد، امروز چیزی می گوید، فردا چیز دیگری می گوید. می گفتند در مقابل همه این اعتراض ها مرحوم آقای بروجردی یک جمله داشتند می گفتند: «أنا كل يوم رجل»، ما هر روز یک آدم جدیدی هستیم. این یک جمله بود. در جمله دیگر می گفتند: آقایان نمی دانند «فی کل تکرار نکته»، این هم جمله دوم ایشان بود. «أنا كل يوم رجل»، من یک نفر هستم، ولی هر روز ادراکی که نسبت به من هست، غیر از ادراک دیروزی است، به خاطر اینکه من فرق کردم. من هم او هستم و هم نیستم.

ایشان می خواهد بفرماید که کثرت در ادراک در قسم سوم اگر با توجه به «ما به الامتیاز» ها بود، کثرت در قسم اول و دوم هم چنین خواهد بود. از اینجا سرپل می زنند به یک مطلب دیگر. آن مطلب دیگر چیست؟
یک قانونی ما در فلسفه داریم که این قانون قابل توجه است و کاربرد فراوانی در جاهای مختلف دارد. مثلاً از جمله عرض کنم یکی از موارد، بحث اصالت وجود و ماهیت است که در آن جا کاربرد دارد. قانون این است: «سرایة حکم أحد المتحدین إلى الآخر»، این بحث در مباحث تربیتی و اجتماعی و سلوکی و در همه اینها نقش دارد.

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

در علم هم این مطرح است.

«سرایة حکم أحد المتحدین إلى الآخر»، و منشأ کثیری از مغالطات هم هست متأسفانه.

حالا براساس این قانون «سرایة حکم أحد المتحدین إلى الآخر»، قرار شد کثرت منتسب به «ما به الامتیاز» ها باشد. مرحوم علامه می فرماید این کثرت نوع سوم کثرت بالذات است. اما برای «ما به الاشتراک»، کثرت بالعرض به ارمغان می آورد.

«ما به الاشتراک»، از وحدت برخوردار است «ما به الامتیاز»، کثرت زاست؛ اما چون «ما به الاشتراک» با «ما به الامتیاز» متحد هستند، چون «ما هو» با «من هو» متحد است، چون خصوصیات با امر مشترک متحدند، گرچه کثرت و تعدد مال این «ما به الامتیاز» ها است بالذات، اما این «ما به الامتیاز» ها برای این «ما به الاشتراک»

کثرتی و تکثری بالعرض به ارمغان می‌آورد. متحد است، چون خصوصیات با امر مشترک متحدند، گرچه کثرت و تعدد مال این «ماهه‌الامتیاز» ها است بالذات، اما این «ماهه‌الامتیاز» ها برای این «ماهه‌الاشتراک»، کثرتی و تکثری بالعرض به ارمغان می‌آورد.

یک سؤال این جا مطرح می‌شود که آیا «ماهه‌الاشتراک»، فقط کثرت این چنینی دارد؟

یعنی کثرت عاریه‌ای است و کثرت بالعرض از ناحیه «ماهه‌الامتیاز» است؟

می‌فرماید که نه. «ماهه‌الاشتراک»، خود کثرتی بالذات هم دارد که او کثرت بالعدد است، نه به معنایی که ما در این جا گفتیم. یعنی در حکمت، در فلسفه، در بحث کلی طبیعی تعبیر این است که می‌گویند کلی طبیعی موجود است «بنعت الکثرة»، یعنی امر مشترک و کلی در خارج تحقق دارد متکثراً و باکثرت.

این بحث آن موقع کامل می‌شود که ما آن بحث حکمی و فلسفی را بدانیم که چه ارتباطی است میان ماهیت مهمله و مبهمه یا لابشرط یا بگو: کلی طبیعی با افراد، چه ارتباطی است بین لابشرط با بشرط شیء؟

اختلاف مشهوری که در حکمت مطرح است که آیا ارتباط، ارتباطی است به مانند «أبٍ واحدٍ مع الأبناء»، یا به مانند ارتباط آب و ابناء است؟

این اختلاف مشهور است. همان ارتباطی که ابن‌سینا نقل می‌کند از یک رجل همدانی که او معتقد بود ارتباط، ارتباط آب و ابناء است و ابن‌سینا یک رساله مستقل در نقد این مطلب دارد. البته آن مرد همدانی نیست، بغدادی است. از بغداد آمده و در همدان شیخ را دیده است. بعد هم ابن‌سینا یک رساله می‌نویسد خطاب به علمای بغداد به نام «رسالة إلى علماء مدينة دارالسلام». دارالسلام یعنی بغداد که آن جا شیخ اصرار دارد که بگوید این حرف، حرف تافهی است، حرف مورد قبولی نیست، گرچه این آقایی که من در همدان دیدم ذو علم بود، قذیره المحاسن بود، خیلی آدم فرهیخته‌ای بود اما این حرفش باطل بود.

حرفی که حکما بر روی آن تأکید داشتند این است که این ارتباط کلی طبیعی و امر مشترک با افراد ارتباط آب و ابناء است؛ یعنی اگر ما امروز شش میلیارد و نیم انسان داریم، شش میلیارد و نیم انسانیت داریم. این گونه نیست که رابطه کلی طبیعی با افرادش، رابطه آن لابشرط با این بشرط شیء‌ها رابطه آب و ابناء باشد. نه، رابطه آب و ابناء است و لذا است که امر مشترک تکثری بالذات دارد این تکثر، تکثر بالذات است پس اگر ما خواستیم بگوییم امر مشترک به‌خاطر اقتران به «ماهه‌الامتیاز» ها است، تکثری بالعرض دارد، نمی‌خواهیم بگوییم امر مشترک هیچ گونه تکثر بالذاتی ندارد. نه!

تکثر بالعددی که پیدا می‌کند، تکثر افرادی که دارد، این تکثر تکثر بالذات خواهد بود. این هم یک مطلب، تا ادامه مطلب را برسیم.

دانش‌پژوه: کثرت بالعرض چه شد؟

استاد: کثرت از ناحیه «ماهه‌الامتیاز» ها است، در این قسم داریم عرض می‌کنیم فقط؛ یعنی این زیدی که این جا نشسته، کثرتی که در من او اعتبار می‌کنم و می‌بینم کثرت به اعتبار «ماهه‌الامتیاز» ها است و اگر من به زید به این اعتبار کثرتی را نسبت می‌دهم، این کثرت، کثرت بالعرض است.

دانش‌پژوه: «ماهه‌الاشتراک» آنها که جسمیت است.

استاد: برای چه؟

دانش‌پژوه: مثلاً ما زید را تفصیل می‌کنیم، تیکه تیکه‌اش می‌کنیم، «ماهه‌الاشتراک» در رنگ اختلاف دارند ولی مثلاً در جسمیت با هم شریک هستند.

استاد: نه، الآن این زیدی که روبروی من نشسته، من در او کثرت می‌بینم. مدرک محسوس واحد من است، ولی به اعتبار چشمش، گوشش، قدش حال نفسانی او، لونهاش به این اعتبارات مختلف دارم او را تجزیه می‌کنم.

دانش‌پژوه: هر کدام از اینها با دیگری «ماهه‌الاشتراک» دارد.

استاد: نه، هر کدام از اینها خودش خودش است که آقای طباطبایی این جور تقریر می‌کنند. خودش خودش است و غیر خودش نیست. پس گوش گوش است، غیر گوش نیست؛ یعنی گوش گوش است، چشم نیست. چشم، چشم است و گوش نیست. به این اعتبار من زید را تجزیه کردم، اگر زید را به این اعتبار برایش کثرتی در نظر بگیرم، این کثرت بالعرض است.

دانش‌پژوه: چرا زید بگوییم؟

این «مابه‌الاشتراک» بین اجزاء است! استاد: این اجزاء را من اجزاء زید دارم می‌بینم.

دانش‌پژوه: «مابه‌الاشتراک» اینها که زید نیست.

استاد: «مابه‌الاشتراک» اینها چیست؟ دانش‌پژوه: کلی یک حرکت تکتیری است که در خارج تکتیر پیدا می‌کند. استاد: نمی‌فهمم! یعنی کلی چشم است؟

دانش‌پژوه: نه، مثلاً ما این کتابخانه را نگاه می‌کنیم، پنجاه تا چیز است، وقتی ترکیب هر یک تیکه را با تیکه دیگر می‌سنجیم، حالت اشتراکی دارد.

استاد: نه، مثال شما مع الفارق است، کتابخانه وحدتش اعتباری است. زید وحدتش حقیقی است. دانش‌پژوه: فرقی ندارد در هر کثرتی این جور است.

استاد: زید که وحدتش حقیقی است، زید که یک موجود واحد است، واحد حقیقی است. من این موجود واحد حقیقی را دارم تجزیه می‌کنم به چشم و گوش و دهان و لب و آن سرخی چهره و آن سبزی و گندم‌گون و سیاه‌چرده بودن و امثال ذلک. این‌جا من به برکت «مابه‌الامتیاز» ها دارم این زید را تکتیر می‌کنم.

دانش‌پژوه: «مابه‌الامتیاز» هر جزئی از جزء دیگر.

استاد: احسنت «مابه‌الامتیاز» هر جزئی است و این «مابه‌الامتیاز»، از این‌جا جوشیده که هر جزئی خودش خودش است و غیر خودش نیست. الان زید کثرتی یافت بالعرض؛ این کثرت، کثرت بالذات نیست.

دانش‌پژوه: به این می‌گویند: «مابه‌الاشتراک».

استاد: این «مابه‌الاشتراک» در مثال ایشان، زید بود.

دانش‌پژوه: «مابه‌الاشتراک» در این‌جا که زید نیست. «مابه‌الامتیاز» صفاتش است.

استاد: عین تعبیر ایشان است «کالكثرة المحفوظة في زيد المبصر»، ایشان در قسم سوم مثال را دارند زید مبصر می‌زنند، من هم دارم مثال کتاب را می‌گویم.

دانش‌پژوه: در مثالش حرفی نیست، این اجزاء «مابه‌الاشتراک» آنها چیست؟ استاد: زید است.

دانش‌پژوه: زید که «مابه‌الاشتراک» نیست.

استاد: پس زید چیست؟

چشم زید، گوش زید، دهان زید، رنگ زید، «مابه‌الاشتراک» یعنی این. بیش از این «مابه‌الاشتراک» نمی‌خواهیم.

دانش‌پژوه: همین زید را می‌خواهیم بگوییم که تعدد افرادی در خارج دارد؟

استاد: بله. غیر از این تعدد اجزایی که بالعرض به او نسبت داده می‌شود، زید یک تعدد افرادی دارد. دانش‌پژوه: ندارد.

استاد: چرا، دارد.

دانش‌پژوه: مال کلی است.

استاد: قرار شد آب و ابناء باشد و آب و ابناء نباشد.

دانش‌پژوه: زید که تعدد ندارد در خارج. استاد: نه، زید تعدد ندارد به این معناست که زید مصداق یک کثرت است.

دانش‌پژوه: عبارت این را نمی‌گویید.

استاد: حالا به عبارت می‌رسیم.

«ثم نقول كما ذكرنا»، سپس می‌گوییم آن چنانچه گفته‌اند. گفت صرفین چنین گفته‌اند!

«ثم نقول كما ذكرنا»، ما این‌طور می‌گوییم، آن چنانکه گفته‌اند، «أن الكثرة الحاصلة في العلوم»، کثرت حاصل

در ادراکات «إنما هي بالعلم بمابه‌الاشتراک، والتنبه بمابه‌الامتیاز»، با ادراک «مابه‌الاشتراک»، و تنبّه به «ما به‌الامتیاز» است. ظاهراً بخشی از این جمله را در برخی نسخ ندارد. مثلاً گویا این‌طور بوده: «إن الكثرة الحاصلة

في العلوم إنما هي بالتنبه بمابه‌الامتیاز»، این «بالعلم بمابه‌الاشتراک» را ندارد!

البته نسخه بدلی که در ذیل آمده چندان روشن نیست، ولی اگر نباشد هم مطلب چندان ناقص نیست.
«وذلك»، چرا؟

«لأن من المعلوم»، «من العلوم»، غلط است. «وذلك لأن من المعلوم أن هذه الكثرة تدريجية»، بدیهی است، واضح است، روشن است که این کثرت تدریجی است. «وأنها ثلاثة أقسام:»، و اینکه این کثرت سه قسم است: «أحدها»، گونه اول، «الكثرة بكثرة الحواس»، کثرت به کثرت حواس است. «والثاني: الكثرة بالعدد»، کثرت بالعدد است، «ويحصل بكثرة الاحساس»، که با کثرت احساس حاصل می‌شود. «مثل حصول صورة زيد عند الحس مرات كثيرة»، مثل حصول صورت زید در نزد حس چندین مرتبه که عرض کردم «في الحمام، في المسجد». گفتم «في الحمام»، یاد این قضیه افتادم که مرحوم علامه طباطبایی (رحمة الله عليه) نویسنده این کتاب، اولین باری که ملاقات کرده بودند با مرحوم آقا سید محمود زنجانی، پدر آقای زین الدین زنجانی، در قم بوده، در حمام که صبح هم بود. قدیم در خانه‌ها حمام نبود. علما هم از باب «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ^۲»، نماز صبح می‌خواستند بخوانند باید حمام می‌رفتند. این را آفازاده‌شان برای من تعریف کردند و گفتند که پدر ما وقتی از حمام برگشتند گفتند که فلانی، مثل اینکه دیشب «ليلة جنابة الأعلام»، بود! چون ظاهراً در حمام همه را دیده بود!

می‌گفتند که مثل اینکه دیشب «ليلة جنابة الأعلام»، بود! به هر حال «والثالث: الكثرة في معلوم حس واحد»، کثرت در معلوم یک حس «وما شبهه كالكثرة المحسوسة في زيد البصر فإن له أعضاء كثيرة»، برای این زید مبصر اعضاء فراوان «واحوالاً»، حالات نفسانی مختلف، شادی، تعجب، غم، غصه، «ولونا»، سفیدی، سیه‌چردگی، سیاهی، «ومقدار او غير ذلك»، وضع خاص، این خاص، متی خاص. «وهذا القسم لا يحصل الا بالتنبيه لما به الامتياز»، این قسم سوم حاصل نمی‌شود مگر با تنبّه به «ما به الامتياز».

«أما أنه يوجب التعدد»، اما اینکه این قسم یا بگو که تنبّه به «ما به الامتياز»، موجب تعدد است «فضروري أو قريب منه»، واقعاً ما کثرت می‌فهمیم. «واما أن الكثرة انما تكون به»، اما اینکه کثرت به «ما به الامتياز» است چون ظاهر این است که معلوم ما که واحد است، «فلأن الكثرة لا تكون الا بتميز كل واحد من الآحاد عن غيره»، کثرت نخواهد بود مگر به تمایز هر یک از این اجزاء از غیرش، «أي بالعلم بأنه هو»، علم به اینکه او اوست، «و أنه ليس غيره»، و اینکه غیر او نیست.

«فيكون العلم بالآحاد بما هي آحاد علوماً كثيرة بعدد الآحاد»، پس می‌بوده باشد علم به آحاد، «بما هي آحاد»، علوم کثیره به عدد آحاد. از آن طرف: «العلم الواحد لا يوجب الا تميز المدرك المعلوم عن غيره، لا تميز كل واحد من آحاده عن غيره»، علم واحد موجب نخواهد بود، مگر تمیز مدرک معلوم را از غیرش، نه تمیز هر یک از آحاد را، در حاشیه دارد اجزاء را، از غیرش. پس اگر من با اینکه زید یکی است، چند چیز می‌فهمم به خاطر «ما به الامتياز» هاست که گوش گوش است، چشم چشم است، گوش نیست. چشم چشم است، گوش نیست. غصب دارد و چیزهایی که «ما به الامتياز» است.

«فهذه الكثرة بالتنبيه لما به الامتياز»، پس این کثرت در حقیقت برای «ما به الامتياز» است. در کتاب ما «عن غيره» را نوشته «عن غير». و یک نقطه گذاشته است! همان «عن غيره» است نسخه مشکل دارد!

«ومنه يعلم أن الحال في القسمين الآخرين أيضاً كذلك»، از همین جا دانسته می‌شود، حال در دو قسم دیگر هم چنین است. ما زیرش نوشتیم: «بطريق أولى كما لا يخفى»، به طریق اولی چنین است. اگر در قسم سوم که معلوم من و مدرک من به ظاهر یکی است، کثرت پیدا شد به خاطر تنبّه به «ما به الامتياز»، در موارد دیگر به طریق اولی چنین است. «وهو المطلوب»، مطلوب ما این بود که بگوییم کثرت با تنبّه به «ما به الامتياز» پیدا می‌شود.

مطلبی دیگر: «ثران هذه الكثرة، حيث كانت بالذات، افادت لما يقترن بهامما به الاشتراك كثرة بالعرض»، این کثرت چون کثرت بالذات بوده، ایجاد می‌کند برای آنچه که مقرون به این کثرت است که عبارت است از «مابه الاشتراك»، کثرتی را بالعرض. این کلمه «لما يقترن»، در اینجا چکاره است؟ ببینید چقدر متن دقیق است.

نفرمودند: «افادت لما يقترن بهامما به الاشتراك كثرة بالعرض»، این همان است که ما می‌گوییم: «تعليق الحكم بالوصف مشعر بالعلية». چرا کثرت بالذات در «مابه الامتياز» ها مایه کثرت در «مابه الاشتراك» است؟ «لما يقترن بها»، به‌خاطر اقتران. این همان است که عرض کردیم: «سراية حكم احد المتحدین الى الآخر». خدا رحمت کند مرحوم آقا را!

می‌فرمودند که اگر دو نفر در کنار هم بنشینند در یک جلسه‌ای، در یک مجلس باهم جمع بشوند، هیچ هم باهم صحبت نکنند، هیچ ارتباط ظاهری هم باهم برقرار نکنند، نفسشان بر روی هم تأثیر می‌گذارد. تعبیر شریف ایشان این است که نفس از نفس می‌دزد!

این حاج آقا عزالدین زنجانی برای من نقل کرد گفتند که پدر ما گفتند که در نجف رفتیم درس یک بزرگواری به نام حاج شیخ اسماعیل که مرد اهل دل و اهل معنایی بود. گفتند درس که رفتیم، سه - چهار روزی که گذشت، چند روزی که گذشت، دیدیم درس ایشان برای ما چیزی ندارد!

یک مدت اندکی رفتیم و دیگر نرفتیم. گفتند که چندی بعد ایشان در نجف من را دید در کوچه، به من گفتند که آقای سید محمود، معلوم است که درس مثل منی برای مثل شمایی چیزی ندارد، اما آیا نباید برای دیدن مثل مایی تا به سمرقند رفت؟ اشاره داشتند به آن مسائل معنوی.

تقریباً نظیر این مطلب برای خود ما پیش آمد که ما مدتی سر درس یکی از اعظام مشتهر به عرفان که در قم می‌رفتیم، دیدیم استفاده فقهی برای ما ندارد. اصلاً حال ایشان حال تحلیل‌های عمیق فقهی نبود اما جوّ درس جوّ شیرین و حلوی بود. به هر حال ایشان می‌گفتند که این حاج شیخ اسماعیل به مرحوم والد ما گفته بودند که فلانی، من گاهی مدت‌ها روی خودم کار می‌کنم، نوری در خودم احساس می‌کنم، یک نوری ایجاد می‌شود. می‌آیم از خانه بیرون، در نجف، در بازار دارم می‌روم، برخورد می‌کنم با کسی، به صرف برخورد و سلام علیک و دو کلمه حرف، وقتی رد می‌شوم می‌بینم که نور رفت!

این «افادت لما يقترن بها»، افاده‌های سلبی آن است البته.

«وإن كانت له كثرة أخرى بالعدد بالذات»، گرچه برای این «مابه الاشتراك»، یک کثرت دیگری بالعدد بالذات هست، «ومن هذه الجهة يتكثر الكل بتكثر افراده»، و از همین جهت است که کلی به تكثر افرادش متكثر می‌شود. «ثران هذه العلوم»، چون اول مطلب جدید است، باشد (برای جلسه بعد).

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

فهرست منابع

۱. اساس الاقتباس، ص ۳۷۵.
۲. سوره کهف، آیه ۱۱۰.